

مقدمه

روایات متنوعی در تبیین قرآن کریم از معصومان علیهم‌السلام رسیده است. برخی از این روایات، در مقام بیان مفاد آن و برخی درصدد معرفی مصداق آیات و دسته‌ای با هدف تبیین مقاصد باطنی قرآن صادر شده است. درآمیختن این روایات با یکدیگر، چه‌بسا موجب فهم ناتمام و گاه نادرست آیات گردد. ازاین‌رو، تفکیک این روایات از یکدیگر ضرورت می‌یابد. سؤال اساسی این نوشتار آن است که روایات تفسیری را براساس چه معیارهایی می‌توان از روایات بیانگر مصداق یا باطن قرآن تفکیک نمود؟

مسئله «تفکیک روایات تفسیری از سایر روایات مرتبط با محتوای قرآن» در نوشته‌های متعددی از پیشینیان (فیض کاشانی، ۱۴۰۶، ج ۱، ص ۱۱) و معاصران (بابایی، ۱۳۷۹، ص ۲۸۸-۲۹۲؛ مهدی رستم‌نژاد، ۱۳۸۸) مطرح شده، ولی نویسنده درباره معیارهای تفکیک جز اشاراتی گذرا در سخن مفسران (ر.ک: طباطبایی، ۱۴۱۷؛ جوادی آملی، ۱۳۷۸، ج ۱، ص ۱۶۷-۱۶۹) یا اصولیان (تبریزی، ۱۳۶۹، ص ۸۳-۸۴) یا مطالعات قرآنی (رستمی، ۱۳۸۰، ص ۷۶-۸۰) به چیزی دست نیافت. تفاوت مبانی اعتبار و فهم این دسته از احادیث، و قواعد فهم آنها با روایات مربوط به دو دسته دیگر، نکته دیگری است که پرداختن به آن را ضروری می‌سازد.

تبیین مفاهیم اساسی

«معیار» در لغت، به ابزار سنجش و ارزیابی گفته می‌شود (دهخدا، ۱۳۷۳، مدخل معیار). مقصود از «معیار روایات تفسیری»، ویژگی‌هایی است که با تشخیص آن، حدیث تفسیری از موارد مشابه آن متمایز می‌گردد.

«حدیث» سخنی است که از سنت حکایت می‌کند و اعتبار آن مشروط به شرایطی است، در مقابل سنت که مقصود از آن عین گفتار و رفتار و تأیید معصوم است و در اعتبار، با قرآن برابری می‌کند.

«تفسیر» اصطلاحات گوناگونی دارد (بابایی، ۱۳۷۹، ص ۱۲-۲۵؛ خرمشاهی، ۱۳۷۲، ص ۱۴۲-۱۴۳). اصطلاح مورد نظر در این نوشته، پرده‌برداری از مقصودی است که خداوند با به‌کارگیری الفاظی معین و مضبوط و رعایت اصول شناخته شده محاوره، درصدد انتقال آنها به مخاطبان است. پس مفسر درصدد است تا با شناخت مدلول الفاظ و توجه به اصول محاوره، مقصود خداوند را بیان کند. مفسر موظف است نکات موجود در متن را استخراج کند و مقصود متکلم را به همان میزانی که او اراده کرده و الفاظ متن و قراین پیرامونی عهده‌دار بیان آن هستند، کشف و ارائه نماید. بنابراین، قید یا مخصص تفسیر به شمار نمی‌آید، بلکه وارد ساختن عناصر جدیدی به متن است که به‌طور طبیعی، مفید نکات

معیارهای حدیث تفسیری

Nashrieh@qabas.net

اسدالله جمشیدی / دانش‌پژوه دوره دکتری تفسیر و علوم قرآن
دریافت: ۱۳۹۲/۵/۷ - پذیرش: ۱۳۹۲/۱۱/۱۲

چکیده

از معصومان علیهم‌السلام به‌عنوان معلم و مبین قرآن، احادیث بسیاری بر جای مانده است. این احادیث از حیث تأثیری که در تبیین قرآن دارند، به چند دسته تقسیم می‌شوند: دسته‌ای تفسیری است؛ یعنی معصومان علیهم‌السلام کوشیده‌اند تا با محور قرار دادن الفاظ و ساختار کلام و رعایت اصول محاوره، مراد الهی را بیان کنند. در موارد بسیاری، این دسته از احادیث با احادیث مشابه درهم می‌آمیزد و کار بهره‌گیری از آنها را با سختی و اشکال مواجه می‌سازد. این مقاله درصدد است با بیان ویژگی‌های این دسته از احادیث، شاخصه‌هایی ارائه دهد که در موارد ابهام، حدیث تفسیری از غیر آن بازشناخته گردد. براساس این پژوهش، معیارهای حدیث تفسیری عبارت است از: هماهنگی محتوایی با آیه؛ تبیین مدلول ظاهری آیه، انطباق‌پذیری بر آیه، هماهنگی با سیاق آیه، هماهنگی با آیه در سیر بیان مطالب.

کلیدواژه‌ها: حدیث تفسیری، تفسیر روایی، تفسیر اثری، معیار حدیث تفسیری.

جدیدی خواهد بود، نه اینکه متن را تفسیر کند. مفسر در تفسیر، عنصر جدیدی را به متن اضافه نمی‌کند، بلکه عناصر موجود را کشف می‌کند. بله، توجه به مقید و مخصص و ناسخ و منسوخ و امور دیگر برای تشخیص تکلیف، طبق ضوابط مطرح شده در جای خود لازم است.

اگرچه همه روایات مرتبط با آیات قرآن به عنوان روایات تفسیری خوانده شده (اسعدی، ۱۳۸۹، ص ۱۷۷-۱۷۸؛ طباطبایی، ۱۳۸۴، ص ۳۲۲-۳۲۳). گاه برای تفسیر قرآن به کار گرفته می‌شوند، ولی با توجه به توضیحی که برای «تفسیر» ارائه شد، هر روایتی را که مرتبط با آیات قرآن باشد نمی‌توان «روایت تفسیری» تلقی کرد؛ چراکه «روایت تفسیری»، روایتی است که بیانگر معنای الفاظ و جمله‌های قرآن باشد، و بسیاری از روایاتی که در کتاب‌هایی مانند *نورالثقلین* و *البرهان* ذکر شده، بیانگر معنای آیه نیست، بلکه در پی تطبیق معنای آیه بر برخی مصادیق پنهان، تطبیق آیه بر بارزترین مصداق آن و مانند آن است (جوادی‌آملی، ۱۳۷۸، ج ۱، ص ۱۶۸). بنابراین، «روایت تفسیری» - در برابر روایات بیانگر معنای باطنی و مصادیق - روایتی است که درصدد بیان مراد خدای متعال از الفاظ و جملات قرآنی باشد.

در ادامه، مقاله را با بیان ویژگی‌ها و معیارهای احادیث تفسیری پی می‌گیریم.

۱. ارتباط محتوایی با آیه

روایتی تفسیری است که با آیه مورد نظر به لحاظ مضمون و محتوا، رابطه داشته باشد؛ زیرا ممکن است برخی واژگان مشترک در قرآن و حدیث، موهم ارتباط روایت و آیه با یکدیگر باشد، درحالی‌که این ارتباط از حد لفظ تجاوز نمی‌کند و حاکی از ارتباط معنایی بین آنها نیست. اشتراک الفاظ به کار رفته در روایت و آیه، از اموری است که در تشخیص روایت مناسب با آیه ایجاد اختلال می‌کند (اسعدی و همکاران، ۱۳۸۹، ص ۱۷۱-۱۷۳ و ۱۷۷-۱۷۸).

وجود برخی الفاظ یا تعابیر مشترک در قرآن و حدیث موجب شده است تا برخی گردآورندگان روایات تفسیری و برخی مفسران به‌رغم نبود ارتباط محتوایی، احادیث مشتمل بر آن الفاظ را ذیل آن آیات قرار دهند. برای نمونه، در آیه ۴۱ سوره انفال «وَاعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ... إِنْ كُنْتُمْ آمَنْتُمْ بِاللَّهِ وَمَا أَنْزَلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا يَوْمَ الْفُرْقَانِ يَوْمَ الْتَقَى الْجَمْعَانِ...» تعبیر «یوم التقی الجمعان» برای اشاره به روز جنگ بدر و برخورد دو گروه مؤمنان و مشرکان با یکدیگر به‌کار گرفته شده است.

ذیل این آیه در *تفسیر عیاشی* و به نقل از او در کتاب‌های دیگر، این روایت نقل شده است:

«عن إسحاق بن عمار عن أبي عبد الله عليه السلام، قال في تسعة عشر من شهر رمضان يلتقى الجمعان. قلت: ما معنى قوله: «يلتقى الجمعان»؟ قال: «يجتمع فيها ما يريد من تقديمه وتأخيرته وإرادته وقضائه» (عیاشی، ۱۳۸۰، ج ۲، ص ۶۴). تمام این روایت در *کافی* به این صورت نقل شده است: «عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ، قَالَ سَمِعْتُهُ يَقُولُ: وَنَاسٌ يَسْأَلُونَهُ يَقُولُونَ: الْأُرْزَاقُ تُقَسَّمُ لَيْلَةَ النَّصْفِ مِنْ شَعْبَانَ. قَالَ: فَقَالَ لَأَ، وَاللَّهِ مَا ذَاكَ إِلَّا فِي لَيْلَةِ تِسْعِ عَشْرَةَ مِنْ شَهْرِ رَمَضَانَ وَإِحْدَى وَعِشْرِينَ وَثَلَاثِ وَعِشْرِينَ؛ فَإِنَّ فِي لَيْلَةِ تِسْعِ عَشْرَةَ يَلْتَقَى الْجَمْعَانِ... قَالَ: قُلْتُ مَا مَعْنَى قَوْلِهِ «يَلْتَقَى الْجَمْعَانِ»؟ قَالَ: يَجْمَعُ اللَّهُ فِيهَا مَا أَرَادَ مِنْ تَقْدِيمِهِ وَتَأْخِيرِهِ وَإِرَادَتِهِ وَقَضَائِهِ» (کلینی، ۱۴۲۹، ج ۷، ص ۶۲۷).

تعبیر مزبور در روایات، ناظر به یکی از شب‌های ماه مبارک رمضان، یعنی شب نوزدهم است و روایتی که در تفسیر عیاشی نقل شده ناظر به کاربرد روایی آن است، و حال آنکه در نسخه موجود *تفسیر عیاشی* ذیل آیه ۴۱ سوره انفال قرار گرفته است.

کلینی (همان)، مجلسی (مجلسی، ۱۴۰۴، ج ۹۵، ص ۱۴۴)، شیخ حر عاملی (عاملی، ۱۴۰۹، ج ۱۰، ص ۳۵۷) و محدث نوری (نوری، ۱۴۰۸، ج ۷، ص ۴۷۲) در جوامع روایی خود، این روایت را در باب «تعیین شب قدر» نقل کرده و ارتباطی بین این روایت و آیه ۴۱ سوره انفال ندیده‌اند. البته بحرانی (بحرانی، ۱۴۱۶، ج ۲، ص ۷۰۰)، صاحب *نورالثقلین* (حویزی، ۱۴۱۶، ج ۲، ص ۱۶۰)، فیض کاشانی (کاشانی، ۱۴۱۵، ج ۲، ص ۳۰۵، پاورقی) و مشهدی (مشهدی، ۱۳۶۸، ج ۵، ص ۳۴۹) ذیل آیه ۴۱ سوره انفال این روایت را نقل کرده‌اند. مجلسی (مجلسی، ۱۴۰۴، ج ۱۶، ص ۳۸۷) نیز در شرح این روایت، «يلتقى الجمعان» را اشاره به آیه ۴۱ سوره انفال دانسته و آن را با دو اشکال مواجه دیده و درصدد تصحیح برآمده است. البته او در پایان، این احتمال را هم مطرح کرده که اگرچه این تعبیر با آنچه در آیه آمده مشابه است، ولی ممکن است مقصود چیز دیگری باشد. این تلاش جناب مجلسی به‌رغم آن است که او این روایت را نیز ضعیف ارزیابی کرده است.

علامه طباطبایی نیز تفاوت مقصود از تعبیر مشابه در این آیه و روایت و غیرتفسیری بودن آنها را گوشزد نموده است (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۹، ص ۱۰۶).

۲. تبیین مدلول آیه

اقتضای رابطه تفسیری بین دو متن پرده برداشتن از روابط موجود بین الفاظ و جملات متن و معنای آنها و کشف مراد از لابه‌لای روابط موجود براساس اصول حاکم بر محاورات عرفی است. تبیین رابطه‌ای با این ویژگی‌ها جز با بیان مدلول ظاهری آیه به تحقق نمی‌پیوندد و چون مفسر در

مقام بیان مراد منطبق با قواعد زبان عربی و مطابق با اصول محاوره عقلایی است، پس از تبیین، باید رابطه بین مراد، که با پرده‌برداری از این الفاظ معین و براساس اصول محاوره عقلایی شناخته شده به دست آمده است، برای مخاطبان آشنا با زبان عربی و اصول محاوره روشن باشد. نمی‌توان گفت این بیان مدلول این الفاظ است، ولی ارتباط آنها را ما نمی‌فهمیم. حکم به اثبات یا نفی فرع بر تشخیص ارتباط یا عدم ارتباط بین دال و مدلول است. حکم به اینکه مدلول جمله چنین است و اظهار بی‌اطلاعی از چگونگی دلالت بر آن در تفسیر متن، معنای درستی ندارد.

در روایات تفسیری، مدلول ظاهری آیه توضیح داده می‌شود. بنابراین، اگر آنچه در روایت مطرح می‌شود با تحلیل و تجزیه و تدبر، از الفاظ قرآن قابل استفاده نیست، دیگر این حدیث تفسیری نخواهد بود، بلکه شاید مربوط به ابعاد دیگر آیات باشد. نمونه روشن این ویژگی حدیث تفسیری در این روایت به چشم می‌خورد: زراره از امام باقر^ع درخواست نمود تا دلیل وجوب مسح قسمتی از سر و پا - نه تمام آنها - را برای او بیان کند. امام^ع فرمودند: این نکته، هم در سنت آمده و هم قرآن بر آن دلالت می‌کند؛ زیرا خداوند فرموده است: «فَاعْسِلُوا وُجُوهَكُمْ» فَعَرَفْنَا أَنَّ الْوَجْهَ كُلَّهُ يَنْبَغِي أَنْ يُغْسَلَ. ثُمَّ قَالَ: «وَأَيُّدِيكُمْ إِلَى الْمَرَافِقِ». ثُمَّ فَصَّلَ بَيْنَ الْكَلَامِ، فَقَالَ: «وَأَمْسَحُوا بِرُؤْسِكُمْ». فَعَرَفْنَا حِينَ قَالَ: «بِرُؤْسِكُمْ» أَنَّ الْمَسْحَ بِنِجْصِ الرَّأْسِ؛ لِمَكَانِ الْبَاءِ، ثُمَّ وَصَلَ الرَّجُلَيْنِ بِالرَّأْسِ، كَمَا وَصَلَ الْيَدَيْنِ بِالْوَجْهِ، فَقَالَ: «وَأَرْجُلَكُمْ إِلَى الْكَعْبَيْنِ». فَعَرَفْنَا حِينَ وَصَلَهَا بِالرَّأْسِ أَنَّ الْمَسْحَ عَلَى بَعْضِهَا، ثُمَّ فَسَّرَ ذَلِكَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ لِلنَّاسِ، فَضَيَعُوهُ. ثُمَّ قَالَ: «فَلَمَّ تَجَدُّوا مَاءً فَتَيَمَّمُوا صَعِيدًا طَيِّبًا فَامْسَحُوا بِوُجُوهِكُمْ وَأَيْدِيكُمْ مِنْهُ». فَلَمَّا وَضَعَ الْوُضُوءَ إِنْ لَمْ تَجِدُوا الْمَاءَ، اثْبَتَ بَعْضَ الْعَسَلِ مَسْحًا؛ لِأَنَّهُ قَالَ: «بِوُجُوهِكُمْ»، ثُمَّ وَصَلَ بِهَا «وَأَيْدِيكُمْ»... (کلینی، ۱۴۲۹، ج ۵، ص ۹۶-۹۷).

امام^ع با تبیین اقتضای واژگان به کار رفته در آیه - مانند مطلق بودن «وجه» و «ایدی»؛ به‌کارگیری باء در «بروسکم» و «بوجوهکم»؛ و او عطف در عطف «ارجل» بر «رووس» و «ایدی» بر وجوه در تیمم - و سیاق آنها - مانند قطع سخن قبلی و آوردن امر جدید در «امسحوا» - درصدد بیان مراد خداوند برآمده‌اند.

ذیل آیه ۱۵ و ۱۶ سوره نساء «وَاللَّائِي يَأْتِيَنَّ الْأُفْحِشَةَ مِنْ نِسَائِكُمْ فَاسْتَشْهِدُوا عَلَيْهِنَّ أَرْبَعَةً مِنْكُمْ فَإِنْ شَهِدُوا فَأَمْسِكُوهُنَّ فِي الْبُيُوتِ حَتَّى يَتَوَفَّاهُنَّ الْمَوْتُ أَوْ يَجْعَلَ اللَّهُ لَهُنَّ سَبِيلًا * وَالَّذَانَ يَأْتِيَانَهَا مِنْكُمْ فَادُّوهمَا فَإِنْ تَابَا وَأَصْلَحَا فَأَعْرِضُوا عَنْهُمَا إِنَّ اللَّهَ كَانَ تَوَّابًا رَحِيمًا» روایتی نقل شده است مبنی بر اینکه حکم آیه اول اختصاص به زنان غیر باکره و حکم آیه دوم اختصاص به زنان باکره دارد،

بدون آنکه دلیلی لفظی از آیه بر این نکته اقامه شود و به همین سبب، این روایت تفسیری نیست؛ یعنی خداوند از این الفاظ چنین اراده نکرده است. بله، در صورتی که صدور آن از معصوم ثابت شود از ضمیمه آن به آیه، حکم مورد نظر استنباط می‌شود.

۳. انطباق‌پذیری روایت بر آیه

مقصود از «انطباق‌پذیری روایت بر آیه» آن است که وقتی روایت، کنار آیه قرار گیرد بی‌آنکه نیازی به تأویل و ارتکاب امور خلاف ظاهر از قبیل التزام به حذف، تقدیر، زیاده و اموری از این قبیل باشد، آیه معنای مطرح شده در روایت را پذیراست و با بیانی دیگر، همانی را می‌گوید که در آیه مطرح شده است. به عبارت دیگر، برای فهم معنای روایت از آیه، نیازی نیست که با تکلف و زحمت آنچه در روایت آمده است بر آیه تطبیق گردد، بلکه مطلب روایت براساس فهم عرفی از آیه به دست می‌آید.

«انطباق‌پذیری» مقابل «تحمیل» است. تحمیل به این معناست که به‌رغم ناهماهنگی روایت با آیه، بدون استناد به قرینه‌ای ظاهر، با ابداع احتمالات گوناگون آیه را با روایت هماهنگ سازیم؛ یعنی روایتی که ارتباط آن با آیه در ظاهر مشخص نیست با ارتکاب خلاف ظاهر، از قبیل التزام به حذف و تقدیر و غیر آن بتوان بین روایت و آیه ارتباط ایجاد کرد؛ کاری که برخی مفسران در صورت وجود روایت با سند معتبر، خود را عملاً ملزم به آن می‌دانستند، اگرچه ظاهر آیه از پذیرش آن سر باز زند (مجلسی، ۱۴۰۴، ج ۱۶، ص ۳۸۷؛ ج ۲۴، ص ۳۹۲؛ همو، ۱۰۴۳، ج ۲۴، ص ۳۹۲؛ آلوسی، ۱۴۱۵، ج ۸، ص ۳۸؛ طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۱۴، ص ۲۵). تحمیل آنجاست که دلالت آیه حتی پس از بیان روایت شده از جانب معصوم^ع نیز برای مخاطبان معلوم و مفهوم نباشد و جز با پذیرش تعبدی روایت، آن معنا مدلول سخن دانسته نشود.

بنابراین، روایت تفسیری علاوه بر اینکه باید بازگوکننده مفاد ظاهر آیات باشد باید از جهات لفظی نیز بر آیه منطبق شود. در غیر این صورت، روایت تفسیری نخواهد بود. ضرورت انطباق‌پذیری روایت بر آیه در نقطه‌ای که روایت درصدد بیان آن است ضروری است و نباید ناسازگاری در بین باشد تا شائبه تحمیل به وجود آید.

ضرورت انطباق‌پذیری روایت تفسیری، بلکه کلام هر مفسری بر آیات قرآن، لازمه پذیرش این نکته است که مفسر درصدد بیان مقتضای این عبارت مشخص است و می‌خواهد آنچه را این جملات براساس قواعد زبان عرب و محاوره عرفی افاده می‌کند، بازگو نماید و با پذیرش این

نکته، فرض دیگر نادیده گرفتن این پیش فرض است. در رساندن مفاد ظاهری آیه، فرقی نیست بین اینکه مخاطب صرفاً به کمک الفاظ به آن دست یابد یا از پی‌درپی آمدن آنها معنایی شکل گیرد؛ زیرا هر دو در تحقق ظهور دخیل هستند.

نکته مزبور ضرورت انطباق‌پذیری حدیث بر آیه را در همه حالات انطباق‌پذیری توجیه می‌کند. ذکر این نکته نیز بجاست که بحث ما در تفسیر ترتیبی است؛ یعنی مفسر درصدد است تا مفاد آیه خاصی را فهم و بیان کند، نه اینکه نظر قرآن یا دین را در موضوع خاصی بیان نماید.

لزوم انطباق روایت بر آیه، لازمه پذیرش اعتبار ظهورات قرآنی نیز هست و روشن است که مقصود از ظاهر قرآن مدلولی است که مخاطبان از الفاظ و جملات براساس قواعد زبان عرب و عرف محاوره دریافت می‌کنند و اگر بنا باشد ظهور قرآن با روایت مشخص شود دیگر موردی برای عمل به روایات عرض یافت نخواهد شد، و با حمل آیات برخلاف ظاهرشان می‌توان آنها را با روایت سازگار ساخت.

ضرورت پرهیز از تحمیل مطالب بر قرآن در هر تفسیری از جانب هر کس باید ملاحظه گردد و دراین‌باره، روایت و سخن دیگران تفاوتی ندارد. البته چنین نیست که ضرورتاً آنچه با آیه منطبق نیست و احیاناً بر آیه تحمیل می‌شود مطلب باطلی باشد، بلکه ممکن است مطلبی صحیح بوده، ولی آیه درصدد بیان آن نباشد (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۶، ص ۱۰۹؛ ج ۹، ص ۱۰۹).

انطباق روایت با آیه در دو جا نمود خواهد یافت: هماهنگی با مفاد حاصل از دلالت لفظی آیات؛ و هماهنگی با مفاد حاصل از سیاق آیه و آیات. در ادامه، این مطلب بررسی می‌شود:

الف. انطباق با مفاد آیه

مقصود از «انطباق با مفاد آیه» آن است که آنچه در حدیث به عنوان مدلول آیه معرفی شده و به آیه منتسب گشته است باید بدون تکلف و زحمت بر الفاظ آیه منطبق گردد، نه اینکه بر آیه تحمیل شود. یکی از صاحب‌نظران می‌گوید:

رعایت این نکته بسیار مهم است که واقعاً درصدد فهم آیه باشیم، نه اینکه پیشاپیش چیزی را پذیرفته باشیم و بعد بخواهیم همان را بر آیات تطبیق کنیم و معنای دلخواه خود را بر قرآن تحمیل نماییم، خواه آن پیش‌دآوری‌ها ناشی از مفاهیم فلسفی باشد یا عرفانی یا علوم تجربی یا جامعه‌شناسی یا غیر آن. این کار بسیار خطرناک است (مصباح یزدی، ۱۳۶۸، ص ۲۲۹).

علامه طباطبایی ذیل آیه «يَحْذَرُ الْمُنَافِقُونَ أَنْ تَنْزَلَ عَلَيْهِمْ سُورَةٌ تُنَبِّئُهُمْ بِمَا فِي قُلُوبِهِمْ قُلِ اسْتَهِزُّوا إِنَّا

اللَّهُ مُخْرِجٌ مَا تَحْذَرُونَ» (توبه: ۶۴) به شأن نزول‌های متفاوتی که طبرسی نقل کرده است، اشاره می‌کند و بعد نقلی را که گویای نقشه ترور رسول خدا ﷺ از جانب منافقان است، با آیه منطبق دانسته، می‌گوید: تفسیر آیه به استناد بقیه روایات جایز نیست، مگر طبق مسلک کسانی که در هر صورت - چه الفاظ آیه با معنایی که در روایت آمده مساعد باشد یا نباشد - مفاد روایات را بر آیات حاکم می‌دانند (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۹، ص ۳۴۵). همچنین ذیل آیه «وَإِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ لَمَا آتَيْتُكُمْ مِنْ كِتَابٍ وَحِكْمَةٍ ثُمَّ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَكُمْ لَتُؤْمِنُنَّ بِهِ وَكَلْتُمْ عَنْهُ...» (آل عمران: ۸۱) روایتی وارد شده است که ضمیر «لتؤمنن به» را به رسول‌الله ﷺ برگردانده و ضمیر «لتنصرن» را به امیرالمؤمنین ﷺ. مرحوم علامه این روایت را، که در بیان مرجع ضمائر مطرح در آیه است، تفسیری دانسته، ولی از آن نظر که الفاظ آیه این تفسیر را بر نمی‌تابد، آن را نمی‌پذیرد؛ اما به قرینه روایتی دیگر، این روایت را تأویلی می‌داند و تصریح می‌کند که در این صورت، اشکال سابق بر این روایت وارد نخواهد بود (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۳، ص ۳۳۹). درباره ضرورت انطباق‌پذیری روایت تفسیری بر آیه، ر.ک: بلاغی، ۱۴۲۰، ج ۱، ص ۲۹۹؛ ج ۲، ص ۶۰.

برای روشن شدن انطباق‌پذیری و تحمیل، به این نمونه توجه کنید: یکی از مفسران ذیل آیه «وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ إِلَّا رِجَالًا نُوحِي إِلَيْهِمْ فَسَلُّوا أَهْلَ الدُّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ» (نحل: ۴۳) پس از بیانی مطابق گفتار معمول مفسران مبنی بر مخاطب بودن مشرکان و رد شبهه انسان بودن پیامبران الهی با ارجاع به اهل کتاب، می‌گوید: «اینها همه خلاف ظاهر و تکلف است و به نظر حقیر، خطاب به اهل ایمان است و خداوند پس از ذکر اوصاف مهاجران و مؤمنان می‌فرماید: همیشه رجال وحی و تنزیل بوده‌اند. در مشکلات خودتان در زمینه احکام و معارف به آنها و به کسانی که مانند ایشان، اهل علم و دانش‌اند رجوع نمایید و از آنها بپرسید اگر نمی‌دانید و علم ندارید... بنابراین، «بالبینات والذکر» متعلق است به «لا تعلمون» و تکلفی نیست و معنا واضح و مطابق با روایات از ائمه اطهار ﷺ است که به طرق متعدد در کتب معتبر نقل نموده‌اند و قریب به تواتر است. بنابراین، وجهی برای اقوال مفسران - که قبلاً ذکر شد - نیست و متبع ظاهر قرآن و صریح روایات است (ثقفی، ۱۳۹۸، ج ۳، ص ۲۸۹).

این مفسر برای همراه ساختن آیه با روایت، درصدد برمی‌آید تا مخاطب «فَسَلُّوا أَهْلَ الدُّكْرِ» را مؤمنان معرفی کند و برای این مقصود، بخش ابتدایی آیه را، که به روشنی - به‌ویژه با ملاحظه آیات همگون (انبیاء: ۵-۸ و یوسف ۱۰۹) - درصدد حل شبهه مشرکان مبنی بر استبعاد قابلیت انسان

برای سفارت الهی است، مقدمه توصیه مزبور معرفی می‌کند و این اشکال را هم بی‌پاسخ می‌گذارد که مخاطب «فستلوا» درحالی که در رسالت رسول اکرم ﷺ تردید دارد، چگونه خداوند او را مؤمن به‌شمار آورده است و با فرض تردید در رسالت آن جناب، چگونه مأمور می‌شود با مراجعه به آن حضرت، تردید خود را برطرف سازد؟ این ابهامات نشانگر عدم انطباق روایت بر آیه است.

فیض کاشانی در تفسیر آیه ۴۳ سوره نحل، ابتدا مفاد آیه را ردی بر مشرکان نسبت به پیام‌آوری انسان از جانب خدا دانسته، در ادامه به مفاد روایات ذیل آیه اشاره کرده است و می‌گوید:

المستفاد من هذه الأخبار أن المخاطبين بالسؤال هم المؤمنون دون المشركين وأن المسئول عنه كل ما أشكل عليهم دون كون الرسل رجالاً وهذا إنما يستقيم إذا لم يكن «وما أرسلنا» رداً للمشركين أو كان «فستلوا» كلاماً مستأنفاً أو كانت الآية مما غير نظمه ولا سيما إذا علق قوله «باليينات والزُّبُر» بقوله «أرسلنا» فإن هذا الكلام بينهما. وأما أمر المشركين بسؤال أهل البيت عن كون الرسل رجالاً لا ملائكة مع عدم إيمانهم بالله ورسوله فمما لا وجه له، إلا أن يسألوه عن بيان الحكمة فيه وفيه ما فيه (فیض کاشانی، ۱۴۱۵، ج ۳، ص ۱۳۶).

البته سخن فیض ظهوری در پذیرش مفاد روایات ندارد و به نظر می‌رسد که ایشان درصدد بیان اشکالات ناظر به این روایات است.

عملکرد مفسران در ارتباط با روایتی که ذیل آیه ۹۵ سوره مائده «يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقْتُلُوا الصَّيْدَ وَأَنْتُمْ حُرْمٌ وَمَنْ قَتَلَهُ مِنْكُمْ مُتَعَمِّدًا فَجَزَاءٌ مِثْلُ مَا قَتَلَ مِنَ النَّعْمِ يَحْكُمُ بِهِ ذَوَا عَدْلٍ مِنْكُمْ...» نقل شده، برای تفکیک انطباق‌پذیری و تحمیل نیز قابل توجه است. در این روایت آمده است: عَنْ زُرَّارَةَ، قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عليه السلام عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: «يَحْكُمُ بِهِ ذَوَا عَدْلٍ مِنْكُمْ» قَالَ: «الْعَدْلُ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله وَالْإِمَامُ مِنْ بَعْدِهِ» ثُمَّ قَالَ: «هَذَا مِمَّا أَخْطَأْتُ بِهِ الْكِتَابَ» (کلینی، ۱۴۲۹، ج ۸، ص ۵۴۵).^۱ (سند روایت نیز صحیح است)

یکی از فقها (روحانی، ۱۴۱۲، ج ۱۱، ص ۹۶) می‌گوید: ظاهر آیه آن است که اگر شبیه آنچه حاجی صید کرد در میان حیوانات یافت شود کفاره آن حیوانی مثلی است، و اگر مانندی نداشت قیمت آن را باید به عنوان کفاره بدهد و در این باره باید به حکم معصوم صلى الله عليه وآله عمل کرد و حکم ایشان در نصوص مربوط آمده است. صاحب این نظر منشأ استظهار خود را روایات متعددی معرفی می‌کند که قرائت صحیح آیه را «ذوا عدل» و مراد از آن را رسول خدا صلى الله عليه وآله و امام پس از او معرفی کرده، نگارش «الف» را ناشی از خطای نسخه‌برداران دانسته است. بنابراین، مراد از «یحکم» یعنی: حکم خدا را درباره صید شکار شده بیان می‌کند.

ایشان برای همراه ساختن آیه و روایت، تحریف قرآن را می‌پذیرد و «یحکم به» را «بیان کردن» معنا می‌کند و نتیجه می‌گیرد: برای حکم به مماثلت، نیازمند دلیل شرعی هستیم و اصلاً بیان آیه را ناظر به اعتبار شهادت عدلین نمی‌داند. در ادامه نیز می‌گوید: اگر قرائت رایج را نیز صحیح بدانیم باز مراد از «ذوا عدل» پیامبر صلى الله عليه وآله و جانشینان معصوم آن جناب هستند و مقصود کافی بودن حکم یکی از آن دو به مماثلت است. این تلاش‌ها برای همراه ساختن آیه و روایت مورد نظر، نشان از عدم همراهی آن دو دارد و به نظر می‌رسد جز تحمیل بر قرآن چیز دیگری نیست، بلکه در این تفسیر، متن اصلی تخطئه و به استناد روایت، متنی جدید بازتولید و همان محور تفسیر قرار گرفته است.

چه بسیار می‌بینیم که برای هماهنگ ساختن قرآن با حدیث، احتمالاتی در آیه طرح می‌کنند که با ذوق سلیم ناسازگار است و اگر کسی با کلام خودشان چنین کنند آن را برنمی‌تابند (مجلسی، ۱۴۰۴، ج ۱۷، ص ۳۹۴؛ بحرانی، ۱۳۶۳، ج ۱۵، ص ۲۵۷-۲۶۰؛ نجفی، ۱۳۶۷، ج ۲۰، ص ۲۰۰).

از میان مفسران، علامه طباطبایی که به رعایت این نکته اهتمام بسیار داشته، به موارد بسیاری متفطن شده و در تفسیر خود به آن متذکر شده است. ایشان ذیل آیه «وَقَالُوا لَا تَنْفِرُوا فِي الْحَرِّ قُلْ نَارُ جَهَنَّمَ أَشَدُّ حَرًّا لَوْ كَانُوا يَفْقَهُونَ» (توبه: ۸۱) این روایت را نقل می‌کند: «أن رسول الله صلى الله عليه وآله أمر الناس أن يبعثوا معه - وذلك في الصيف - فقال رجال: يا رسول الله، إن الحر شديد ولا نستطيع الخروج، فلا تنفروا في الحر. فقال الله: «قُلْ نَارُ جَهَنَّمَ أَشَدُّ حَرًّا لَوْ كَانُوا يَفْقَهُونَ» فأمره بالخروج». و ایشان در نقد آن، می‌گوید: ظاهر آیه این است که منافقان به‌منظور پیش‌گیری از همراهی مردم با رسول خدا صلى الله عليه وآله این حرف را مطرح کردند، ولی ظاهر حدیث این است که آنها از سر خیرخواهی این مسئله را مطرح کردند و از این رو، بیان حدیث بر قرآن منطبق نیست (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۹، ص ۳۶۴).

مرحوم علامه ذیل آیه «وَالْوِزْنُ يُوَمِّدُ الْحَقَّ فَمَنْ تَقَلَّتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ* وَمَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَئِكَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ بِمَا كَانُوا بِآيَاتِنَا يَظْلِمُونَ» (اعراف: ۸-۹) دو روایت نقل می‌کند: اول. «يوضع الميزان يوم القيامة فيوزن الحسنات والسيئات. فمن رجحت حسناته على سيئاته دخل الجنة، ومن رجحت سيئاته على حسناته دخل النار»؛ دوم. «من كان ظاهره أرجح من باطنه خفف ميزانه يوم القيامة، و من كان باطنه أرجح من ظاهره ثقل ميزانه يوم القيامة». در ادامه می‌فرماید: مضمون این دو روایت مشکلی ندارد، ولی نمی‌توان این دو آیه را با آنها تفسیر کرد و به این منظور نیز وارد نشدند (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۸، ص ۱۵)؛ زیرا طبق بیان ایشان، آیه نمی‌فرماید حسنات و سیئات با هم مقایسه می‌شوند و به اقتضای آن،

ب. انطباق‌پذیری روایت با سیاق آیات

برخی روایات ناظر به محتوای آیه با سیاق شکل گرفته از همراهی تعدادی از آیات، انطباق‌پذیر نیست. این دسته از روایات، که با سیاق آیات هماهنگ نیست - براساس تبیینی که گذشت - از جرگه روایات تفسیری خارج است. این ویژگی مستلزم آن است که آیه متناسب و منطبق با شرایط فراهم آمده از سیاق تفسیر شود و - به‌عنوان مثال - اگر سیاق و پیوستگی جملات مستلزم نزول یکپارچه آیات است برای هرکدام شأن نزول مستقلی منظور نشود. ذیل آیه «إِنْ نَشَأْ نُزِّلْ عَلَيْهِمْ مِنَ السَّمَاءِ آيَةٌ فَظَلَّتْ أَعْنَاقُهُمْ لَهَا خَاضِعِينَ» (شعراء: ۴) این روایت نقل شده است: «عن أبي عبد الله عليه السلام قال: تخضع رقابهم - یعنی بنی امیه - وهی الصیحة من السماء باسم صاحب الأمر» (قمی، ۱۳۶۷، ج ۲، ص ۱۱۸). این در حالی است که تأمل در آیات قبل و بعد، نشانگر آن است که این آیات درباره مشرکان زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم است و روایت مزبور آیه را بر بنی‌امیه، که با فاصله زمانی بسیاری از نزول پدید آمدند، منطبق ساخته است. روشن است که روایت درصدد بیان مراد آیه نیست. مرحوم علامه ذیل این روایت می‌فرماید: «والظاهر أنه من قبیل الجری دون التفسیر لعدم مساعده سیاق الآیة علیه» (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۱۵، ص ۲۵۴، ۱۴، ۱۰۶؛ ج ۲۰، ص ۳۶۷؛ رستمی، ۱۳۹۰، ص ۱۵۸). بنابراین، روایت تفسیری باید با سیاق آیه هماهنگ باشد.

ذیل آیه «فَسْئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ» (نحل: ۴۳) روایاتی وارد شده که «اهل ذکر» را امامان معصوم علیهم السلام معرفی کرده است. این روایات با سیاق آیات در تعارض است؛ زیرا این آیات به‌روشنی درباره شبه‌افکنی مشرکان درباره شایستگی انسان برای پیام‌آوری از جانب خداست و چون مشرکان به اهل کتاب اعتماد داشتند قرآن ایشان را به اهل کتاب - که در آیه با تعبیر «اهل ذکر» خوانده شدند - ارجاع می‌دهد. با وجود این تعارض آشکار، چگونه می‌توان آن روایات را مفسر این آیه دانست؟ علامه در حل این مشکل، می‌فرماید: هنگامی که این بخش از آیه «فَسْئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ» به‌طور مستقل در نظر گرفته شود - و شأن قرآن نیز چنین است که مستقل از موضوع ملاحظه گردد - این کلام ظاهراً از حیث سؤال‌کننده و سؤال‌شونده و موضوع سؤال، عام است. سؤال‌کننده هر کسی است که نسبت به چیزی از معارف حقیقی و امور مکلفان ناآگاه است و موضوع پرسش جمیع معارف و مسائلی است که ممکن است فردی از آن آگاه نباشد. مسئول نیز اگرچه به حسب مفهوم، عام است، ولی روایات مصداقی از آن را ذکر کرده است. اینکه اهل بیت علیهم السلام چگونه مصداق ذکر هستند، با استناد به آیات، در روایات و کلام علامه ذکر شده است.

درباره هرکس داوری می‌شود، بلکه طبق بیان ایشان، آیه درصدد معرفی «حق» به عنوان معیار سنجش اعمال است و در نتیجه، هر عملی به میزان برخورداری و مطابقت با آن سنگینی دارد و عدم مطابقت مایه سبکی و خفت است. ولی در روایت، در هر دو طرف حسنه و سیئه رجحان به کار رفته که موهوم سنجیدن حسنات و سیئات با هم است و در این زمینه، با بیان آیه هماهنگ نیست. از این رو، ایشان آن دو روایت را تفسیری ندانسته است (برای مشاهده موارد دیگر، ر.ک: طباطبایی، ج ۱۸، ص ۳۶ و ۳۷؛ ج ۹، ص ۲۱۷). تأمل در بیان علامه نشان‌دهنده میزان لازم از انطباق بین روایت تفسیری و آیه از نظر ایشان است.

ویژگی انطباق‌پذیری روایت تفسیری در مقایسه با دسته دیگری از روایات مربوط به محتوای قرآن - روایات تطبیقی - که به صرف نوعی تقارن و مشابهت محتوایی آیه با مورد جدید در آنها جریان می‌یابد، بهتر درک می‌شود.

در تطبیق آیه بر مورد جدید، ضرورتی ندارد که همه جزئیات آیه با مورد جدید انطباق داشته باشد. برای نمونه، ذیل آیه ۲۸ سوره اعراف «وَإِذَا فَعَلُوا فَاحِشَةً قَالُوا وَجَدْنَا عَلَيْهَا آبَاءَنَا وَاللَّهُ أَمَرْنَا بِهَا قُلُوبَنَا إِنْ لَيْتَ لَنَا مِنْ اللَّهِ لَآيَةً لَّا يَأْمُرُ بِالْفَحْشَاءِ اتَّقُوا اللَّهَ عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ» طبق روایتی (کلینی، ۱۴۲۹، ج ۲، ص ۲۵۶) امام علیه السلام عمل زشتی را که مشرکان مدعی هستند خدا به آن فرمان داده است بر ادعای رهبران جور مبنی بر فرمان خدا به وجوب اطاعت از آنها تطبیق می‌کند، و با این تطبیق، فرمان‌برداری از حاکمان جور را «فاحشه» معرفی می‌کند.

این در حالی است که زمان نزول آیه با زمان تحقق موضوعی که آیه بر آن تطبیق شده متفاوت است و استدلال مطرح در روایت نیز با مورد آیه منطبق نیست؛ زیرا مردم دوران جاهلیت احکام زشت بسیاری از جمله طواف عریان به دور کعبه را به خداوند نسبت می‌دادند. اما پیشوایان ناحق و حاکمان ظلم‌پیشه، که در اعصار گوناگون رهبری مسلمانان را در اختیار داشتند و پیرامون آنها عالمانی بودند که با استناد به آیات الهی فرمان‌پذیری از آنها را واجب می‌دانستند، می‌توانند از جمله نزدیک‌ترین مصداق‌های آیه باشند (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۸، ص ۸۹). در آیه شریفه، مشرکان به دو نکته استناد کرده‌اند: «قَالُوا وَجَدْنَا عَلَيْهَا آبَاءَنَا وَاللَّهُ أَمَرْنَا بِهَا». ولی در روایت فقط به یک نکته توجه داده است و از این می‌توان استفاده کرد که برخلاف روایات تفسیری، اگر روایت با آیه از برخی وجوه نیز انطباق داشت تطبیق صحیح است و انطباق‌پذیری کامل شرط نیست.

ایشان متعرض نشدن معصومان علیهم السلام به چیزی از ویژگی‌های آیه در روایات مزبور را دلیل صحت تبیین خود و بیان مصداق دانستن این روایات بیان می‌دارد (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۱۲، ص ۲۸۵).

با توجه به تطبیقی دانستن روایت، دیگر اقتضای سیاق در آن رعایت نمی‌شود و می‌توان از آن قاعده‌ای کلی استخراج کرد و هر مخاطبی را متناسب با سؤالش به موضوع مقتضی ارجاع داد که در روایت نیز بر همین اساس عمل شده است. بنابراین، دیگر به روایت نمی‌توان خرده گرفت که چرا مشرکان را، که به رسول خدا صلی الله علیه و آله باور ندارند، به اهل بیت علیهم السلام ارجاع می‌دهد؟ (همان).

ایشان روایاتی که اتصال آیات را نادیده انگاشته و برای هر آیه‌ای شأن نزولی معرفی می‌کنند غیرتفسیری قلمداد کرده و آن را نشانه تطبیق آیه بر موضوعات بعد از نزول دانسته‌اند (همان، ص ۱۴۹؛ ج ۱۹، ص ۱۹۸).

۴. انطباق روایت با آیه در نحوه بیان مطالب

از نظر منطقی، بین دو کلمه و یا دو گزاره روابط متنوعی برقرار است. این سؤال قابل طرح است که بین دو کلمه تفسیری یا دو گزاره تفسیری چه رابطه‌ای برقرار است؟ به نظر می‌رسد رابطه بین دو کلمه یا دو گزاره تفسیری، باید رابطه تساوی باشد. برای تحقق چنین رابطه‌ای، لازم است موضوع، محمول، کم و کیف در گزاره تفسیری برابر باشد. در غیر این صورت، جمله مفسر مطلبی با خصوصیات دیگر را توضیح می‌دهد و تفسیر کلام مورد نظر نخواهد بود. ملاحظه این نکته در روایت تفسیری نیز لازم است. بر این اساس، یکی از ویژگی‌های روایات تفسیری این است که در آنها بیان معصوم علیه السلام در مقایسه با آن بخش از آیه که درصدد توضیح و تفسیر آن است، در سعه و ضیق، کلی و جزئی بودن، و عام و خاص بودن و انواع دیگر از الگوهای کلامی مطابق باشد.

ذیل آیه «وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ» (شعراء: ۲۱۴) روایاتی نقل شده است، مبنی بر اینکه رسول خدا صلی الله علیه و آله پس از نزول این آیه، قبایل موجود در مکه را دسته‌دسته انداز کردند یا همه قریش یا همه قوم خود را انداز کرد، به‌رغم اینکه موضوع این فرمان در آیه، فقط بستگان نزدیک پیامبر صلی الله علیه و آله یعنی فرزندان عبدالمطلب یا فرزندان هاشم هستند. دقیقاً به همین دلیل، این دسته از روایات تفسیری نخواهد بود (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۱۵، ص ۳۳۴). بنابراین، لازم است روایت تفسیری از حیث موضوع و محمول و سعه و ضیق آن و دیگر ویژگی‌های سخن گفتن با مفاد آیه هماهنگ باشد.

این ویژگی در روایات تفسیری، برخلاف روایاتی است که درصدد معرفی مصداق است و معمولاً آیه عام یا مطلق است و در روایت، برای آن مصداقی خاص معرفی می‌شود، ولی آیه بر

عموم خود باقی است. برای نمونه، ذیل آیه «نور»، روایاتی نقل شده است؛ مانند: «قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام فِي قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى «اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ مَثَلُ نُورِهِ كَمِشْكَاةٍ: فَاطِمَةُ علیها السلام «فِيهَا مُصْبِحُ: الْحَسَنُ «الْمُصْبِحُ فِي زُجَاجَةٍ»: الْحُسَيْنُ «الزُّجَاجَةُ كَأَنَّهَا كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ»: فَاطِمَةُ كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ بَيْنَ نِسَاءِ أَهْلِ الدُّنْيَا، «يُوقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ مُبَارَكَةٍ»: إِبْرَاهِيمُ علیه السلام «زَيْتُونَةٌ لَا شَرْفِيَّةَ وَلَا غَرْبِيَّةَ»: لَا يَهُودِيَّةَ وَلَا نَصْرَانِيَّةَ، «يَكَادُ زَيْتُهَا يُضِيءُ»: يَكَادُ الْعِلْمُ يَنْفَجِرُ بِهَا، «وَلَوْ لَمْ تَمَسَّهُ نَارُ نُورِ عَلِيِّ نُورٍ»: إِمَامٌ مِنْهَا بَعْدَ إِمَامٍ، «يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ مَنْ يَشَاءُ»: يَهْدِي اللَّهُ لِلْأئِمَّةِ علیهم السلام مَنْ يَشَاءُ، «وَيَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ» (کلینی، ۱۴۲۹، ج ۱، ص ۴۸۰). علامه طباطبایی پس از نقل این روایت می‌گوید: این روایت از آن دسته روایاتی است که به برخی نمونه‌ها اشاره می‌کند و این نمونه‌ها یعنی: رسول خدا صلی الله علیه و آله و اهل بیت علیهم السلام از برترین مصادیق آن هستند، ولی ظهور آیه غیر ایشان از انبیا و اولیا را شامل می‌شود (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۱۵، ص ۱۴۱). همچنین در برابر روایاتی است که درصدد بیان نکات تفصیلی برای موضوع مطرح در آیه است.

این بدان معناست که ما ابتدا باید مفاد یکایک ادله را تشخیص و با کنار یکدیگر نشانادن آنها، تکلیف نهایی را تشخیص دهیم (ر.ک: رجبی، ۱۳۷۸، ش ۲، ص ۲۲۱)؛ زیرا باید مراد آیه با چشم‌پوشی از روایتی که ممکن است مخصص یا مقید آن باشد معلوم و همچنین مفاد دلیل خاص نیز معلوم گردد و پس از کشف مراد هریک، از جمع‌بندی آنها به حکم الهی رسید. اگر تکلیف نهایی خاص باشد به این معنا نیست که از این آیه نیز از اول، همین خاص اراده شده است. از این‌رو، مرحوم علامه می‌فرماید: روایات رسیده از معصومان علیهم السلام نشانگر آن است که ایشان از عام قرآنی حکمی، و از آن همراه با مخصص حکمی دیگر استفاده می‌کردند؛ مثلاً، از عام، استحباب و به ضمیمه خاص، وجوب و همچنین در ادله ناظر به حرمت و کراهت. اگر از ابتدا مراد از عام تخصیص خورده فقط حکم خاص باشد دیگر نمی‌توان از آن حکم عام هم استنباط نمود (ر.ک: طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۱، ص ۲۶۰).

آنچه با عنوان «انطباق‌پذیری روایت بر آیه» گفته شد شاید برخی مواقع در قسمتی از روایت ملاحظه شود. روشن است که همان بخش برای تفسیر قابل بهره‌برداری است و نباید این بخش را به عنوان ناهماهنگی قسمت‌های دیگر کنار گذاشت (همان، ج ۱۱، ص ۳۷۹).

۵. حفظ نظم حاکم بر بیان آیه

هر گوینده‌ای برای دست‌یابی به اهدافش، عناصر و عوامل دخیل در مراد خود را با چینش، نظم و هندسه خاصی القا می‌کند؛ مثلاً، شخصی خاص را مخاطب قرار می‌دهد، حالتی خاص را برجسته

می‌سازد و رعایت نکات دیگر. در کلام تفسیری، نظم مورد نظر گوینده باید محفوظ بماند. بر همین اساس، یکی از ویژگی‌های روایات تفسیری حفظ ساختار آیات و رعایت نظم حاکم بر بیان آیه است. مقصود از «نظم ساختار» افزون بر ترتیب قرار گرفتن کلمات در عبارات، عبارات در جملات و جملات در بندها و امور دیگری مانند رعایت موضوع محوری متن، توجه به اتصال و انفصال اجزای جمله، توجه به نقاط اصلی و فرعی و نقاطی که به عللی در متن برجسته می‌شود و هدف مورد نظر متن و حفظ همه آنچه متن درصدد انتقال آن است می‌شود (شاهسوندی، ۱۳۸۲، ص ۱۲۸-۱۵۰). بدین‌روی باید نظمی که آیه در بیان نکات مورد نظر رعایت کرده است در روایت تفسیری حفظ شود و برهم زدن آن خلاف تفسیر است. ذیل آیه ۱۷-۱۹ سوره لیل «وَسَيَجْزِيهَا الْأُنثَىٰ * الْأَذَىٰ يُؤْتِي مَالَهُ يَتَزَكَّىٰ * وَمَا لِأَحَدٍ عِنْدَهُ مِنْ نِعْمَةٍ تُجْزَىٰ» این روایت نقل شده است: «أما قوله: «وَسَيَجْزِيهَا الْأُنثَىٰ» قال رسول الله: ومن تبعه. «وَالَّذِي يُؤْتِي مَالَهُ يَتَزَكَّىٰ» قال: ذاك أمير المؤمنين عليه السلام، وهو قوله تعالى: «وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ». و قوله: «وَمَا لِأَحَدٍ عِنْدَهُ مِنْ نِعْمَةٍ تُجْزَىٰ» فهو رسول الله صلى الله عليه وآله الذي ليس لِأَحَدٍ عِنْدَهُ (مِنْ) نِعْمَةٍ تُجْزَىٰ و نعمته جارية على جميع الخلق» (استرآبادی، ۱۴۰۹، ص ۷۸۲). در آیه اول، مقصود از «الانثی» را رسول خدا و تابعان آن حضرت، و جمله صلّه و موصول «الذی یؤتی ماله» را، که روشن است مربوط به قبل است و وصف «الانثی» است، به امام علی عليه السلام و در ادامه، مقصود از آیه سوم را رسول خدا صلى الله عليه وآله دانسته است. شاهد تفسیری نبودن روایت آن است که در این روایت، اجزای یک متن به‌ظاهر به‌هم پیوسته را - موصوف و صفت - «الانثی الذی یؤتی ماله یتزکی و ما لأحد عنده من نعمة تجزی» از هم جدا کرده، موصوف را بر شخصی و صفت را بر شخص دیگر تطبیق کرده و وصف دوم را دوباره بر موصوف مورد نظر خود تطبیق کرده است. اگر ما این روایت را تفسیری بدانیم باید ملتزم شویم که جملاتی که پیوستگی معنایی آن روشن است تکه‌تکه شود و از هر بخشی معنایی اراده شود، و این به هیچ وجه، با فصاحت و بلاغت قرآن سازگار نیست. مرحوم علامه همین نکته را دلیل غیرتفسیری بودن این روایت دانسته و آن را از زمره روایات تطبیقی معرفی کرده است (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۲۰، ص ۳۰۸-۳۰۹؛ ج ۱۷، ص ۶۹).

علامه طباطبایی در جای دیگر، ذیل آیه «وَلَقَدْ عَهِدْنَا إِلَىٰ آدَمَ مِنْ قَبْلُ فَنَسَىٰ وَلَمْ نُجِدْ لَهُ عَزْمًا» (طه: ۱۱۵) روایتی نقل می‌کند مبنی بر اینکه مقصود از «عهد» در این روایت، عهدی است که خداوند از پیامبران الهی نسبت به پیامبر خاتم و جانشینان معصوم ایشان گرفت، ولی حضرت آدم آن را انکار

نکرد، ولی اقرار هم نکرد و به همین سبب، او از اولی‌العزم محسوب نمی‌شود. ایشان پس از نقل روایت می‌گوید: «والمعنى المذكور فى الرواية من بطن القرآن أرجع فيه الأحكام إلى حقيقتها والعهود إلى تأويلها وهو الولاية الإلهية، وليس من تفسير لفظ الآية فى شىء» (همان، ج ۱۴، ص ۲۳۰).^۳ ایشان دلیل این اظهار نظر را چنین بیان می‌کند: این دسته آیات (طه: ۱۱۵-۱۲۶) به یک موضوع می‌پردازد و اگر آیه ۱۱۵ به صورتی که در روایت آمده است تفسیر شود موضوع محوری این آیات، که دنباله داستان به آن وابسته است - نهی از خوردن شجره - از بین می‌رود و قسمت‌های دیگر نیز ما را از این بخش بی‌نیاز نمی‌کند و این قسمت، یعنی نهی از نزدیک شدن به شجره نیز در آیاتی که قبل از سوره طه نازل شده، مطرح نگردیده است که کسی بگوید می‌توان از آنها استفاده کرد و به همین علت، داستان ابتر می‌گردد. بدین‌روی، این روایت بیانگر بطن است، اگرچه در برخی روایات به صورت تفسیر ارائه شده و شاید این به سبب خطای راویان حدیث باشد (همان).

تذکر

توجه به این نکته مهم است که هماهنگ نبودن روایت با آیه نباید عامل مجعول دانستن روایت شود؛ زیرا چه بسا ممکن است نتیجه آسبی باشد که نقل روایت در طول زمان با آن مواجه شده است. مرحوم علامه ذیل آیه آخر سوره انعام «وَهُوَ الَّذِي جَعَلَكُمْ خَلَائِفَ الْأَرْضِ وَرَفَعَ بَعْضَكُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ لِيُبْلِغَكُمْ فِي مَا آتَاكُمْ»، این روایت را ذکر می‌کند: «عن أبي عبد الله عليه السلام قال: لا يقول: درجة واحدة، إن الله يقول: «درجات بعضها فوق بعض»، إنما تفاضل القوم بالأعمال». ابتدا به این نکته تذکر می‌دهد که آیه در سخن امام نقل به معنا شده است و بعد می‌فرماید: این حدیث در تفسیر آیه‌ای مانند «هُمْ دَرَجَاتٌ عِنْدَ اللَّهِ» وارد شده است، نه در تفسیر آیه‌ای که مورد بحث ماست - آیه آخر سوره انعام - و طرح آن ذیل این آیه به سبب خطای راوی است. ایشان تطبیق ناپذیری ذیل روایت «إنما تفاضل القوم بالأعمال» با آیه آخر سوره انعام - و تطبیق‌پذیری با آیه پیشنهادی خود را - مستند حدس خویش بیان می‌کند (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۷، ص ۳۹۷).

شاید بتوان گفت: در روایت مذکور، کلمه «بعضها فوق بعض» توضیحی است از ناحیه امام عليه السلام برای کلمه «درجات». امام عليه السلام درصدد است واحد بودن درجه را نفی کند و به درجات توجه دهد و از این‌رو، کلمه بعد از آن از آیه نیست تا ما ملتزم شویم به اینکه امام عليه السلام آیه را نقل به معنا کرده‌اند.

نکته دیگر اینکه شاید این سخن تفسیر آیه «وَلِكُلِّ دَرَجَاتٍ مِمَّا عَمِلُوا وَمَا رَبُّكَ بِغَافِلٍ عَمَّا يَعْمَلُونَ» (انعام: ۱۳۲) یا «وَلِكُلِّ دَرَجَاتٍ مِمَّا عَمِلُوا وَيُؤْتِيهِمْ أَجْمَالَهُمْ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ» (احقاف:

۱۹) بیان شده باشد و جمله «مِمَّا عَمِلُوا» که امام آن را چنین بیان کرده «إِنَّمَا تَفَاضِلُ الْقَوْمَ بِالْأَعْمَالِ» با آن منطبق است.

توجه به این نکته در حدیث تفسیری لازم است که با توجه به احتمال صدور سخنان موجود از مصدر عصمت و مفسران دانای به امور ظریف قرآن و با توجه به سعه ظرفیت محتوایی الفاظ قرآن، باید نسبت به احادیثی که احتمال معقولی برای بیانگری آنها نسبت به قرآن می‌دهیم، اهتمام مضاعفی ابراز داریم و همان‌گونه که اساطین فن در جاهایی بحث را به احتمال برگزار کرده‌اند، راه تأمل و تدبر در روایات را مسدود ندانیم.

نتیجه‌گیری

تفکیک نکردن روایات تفسیری از روایات مربوط به بیان مصداق و باطن قرآن، موجب فهم نادرست آیات یا فهم ناقص آنها می‌گردد. برای این منظور، تعیین معیارهایی برای تفکیک این گروه‌های حدیثی از یکدیگر ضروری است. در این مقاله، روشن گشت که روایاتی تفسیری هستند که اولاً، رابطه معنایی با آیه داشته باشند و صرف وجود تعبیر قرآنی در روایت موجب تفسیری بودن آن نیست و در این روایات، مدلول ظاهری آیات محل گفت‌وگو و تبیین قرار می‌گیرد و معانی باطنی یا مصداق آیات بررسی نمی‌شود. تبیین مدلول ظاهری آیات بدون تحمیل بر آیه تحقق می‌پذیرد و در آن به اقتضای سیاق آیات توجه شده، نظمی که خداوند در بیان مقصود خود اعمال فرموده رعایت می‌گردد. ممکن است معیارهای دیگری نیز وجود داشته باشد که نگارنده به فهم آنها نایل نشده است. روایتی که فاقد معیارهای مزبور باشد تفسیری نیست و شاید به زوایای دیگر قرآن پرداخته باشد.

پی‌نوشت‌ها

۱. مطلب این روایت به نحای دیگر در کافی و منابع روایی نقل شده است: کلینی، ۱۴۲۹، ج ۸، ص ۵۴۴-۵۴۵؛ عیاشی، ۱۳۸۰، ج ۱، ص ۳۴۴-۳۴۳؛ طوسی، ۱۴۰۷، ج ۶، ص ۳۱۴. صاحب‌نظران سند روایت را صحیح دانسته‌اند (مجلسی، ۱۴۰۶، ج ۶، ص ۴۰).
۲. واعلم أنك إذا تصفحت أخبار أئمة أهل البيت حق التصفح، فی موارد العام والخاص والمطلق والمقيد من القرآن وجدتها كثيراً ما تستفيد من العام حكماً، ومن الخاص أعنى العام مع المنخص حكماً آخر، فمن العام مثلاً الاستحباب كما هو الغالب ومن الخاص الوجوب، وكذلك الحال في الكراهة والحرمة.
۳. به نظر می‌رسد در این متن علامه طباطبایی از مصطلح خود در بطن فاصله گرفته و شاید بطن در معنای تأویل در نظر ایشان به کار رفته است.

منابع

- آلوسی، محمود، ۱۴۱۵ق، *روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم*، بیروت، دار الکتب العلمیه.
- ازهری، محمد، ۱۴۲۱ق، *تهذیب اللغة*، بیروت، دار احیاء التراث العربی.
- اسعدی و همکاران، محمد، ۱۳۸۹، *آسیب‌شناسی جریان‌های تفسیری*، قم، پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.
- بحرانی، هاشم، ۱۴۱۶ق، *البرهان فی تفسیر القرآن*، بیروت، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات.
- بحرانی، یوسف، ۱۳۶۳، *حدائق الناظره*، قم، انتشارات اسلامی.
- بلاغی نجفی، محمدجواد، ۱۴۲۰ق، *آلاء الرحمن فی تفسیر القرآن*، قم، بنیاد بعثت.
- تبریزی، میرزا موسی بن جعفر بن احمد، ۱۳۶۹، *أوثق الوسائل فی شرح الوسائل*، بی‌جا، انتشارات کتبی نجفی.
- جوادی آملی، عبدالله، ۱۳۷۸، *تسنیم تفسیر قرآن کریم*، قم، نشر اسراء.
- حر عاملی، محمد، ۱۴۰۹ق، *وسائل الشیعه*، قم، مؤسسه آل‌البیته.
- حسینی استرآبادی، شرف‌الدین علی، ۱۴۰۹ق، *تأویل الآیات الظاهرة*، قم، انتشارات اسلامی.
- خرمشاهی، بهاء‌الدین، ۱۳۷۲، *قرآن‌پژوهی*، تهران، مرکز نشر فرهنگی مشرق.
- رستمی، حامد، ۱۳۹۰، «وجوه و توسعه معنایی آیات در اندیشه علامه طباطبایی»، *قرآن‌شناخت*، ش ۸، ص ۱۴۵-۱۶۹.
- رستمی، علی‌اکبر، ۱۳۸۰، *آسیب‌شناسی و روش‌شناسی تفسیر معصومان*، بی‌جا، کتاب مبین.
- روحانی، محمدصادق، ۱۴۱۲ق، *فقه الصادق*، چ سوم، بی‌جا، مدرسه الامام الصادق.
- زهری، محمد، ۱۴۲۱ق، *تهذیب اللغة*، بیروت، دار احیاء التراث العربی.
- شاهسوندی، شهره، ۱۳۸۲، «تأثیر نظم زبانی و نظم زمانی در ترجمه‌های قرآن کریم»، *مطالعات اسلامی*، ش ۷۰، طباطبایی، محمدکاظم، ۱۳۸۴، «نقش روایات در فهم آیات»، *علوم حدیث*، ش ۳۵-۳۶، ص ۳۲۲-۳۲۳.
- طباطبایی، سیدمحمدحسین، ۱۴۱۷ق، *المیزان فی تفسیر القرآن*، قم، انتشارات اسلامی.
- طوسی، محمد، ۱۴۰۷ق، *تهذیب الأحکام*، چ چهارم، تهران، دار الکتب الإسلامیه.
- ، *بی‌تا، التبیان فی تفسیر القرآن*، بیروت، دار احیاء التراث العربی.
- عیاشی، محمد، ۱۳۸۰، *تفسیر عیاشی*، تهران، چاپخانه علمیه.
- فیض کاشانی، محسن، ۱۴۱۵ق، *الصفای*، تهران، انتشارات صدر.
- ، ۱۴۰۶ق، *الوافی*، اصفهان، کتابخانه امام امیر المؤمنین علی.
- قمی، علی، ۱۳۶۷، *تفسیر قمی*، قم، دار الکتب.
- کلینی، محمد، ۱۴۲۹ق، *الکافی*، قم، دار الحدیث.
- مجلسی، محمدباقر، ۱۴۰۳ق، *بحار الأنوار*، چ دوم، بیروت، دار احیاء التراث العربی.

—، ۱۴۰۴ق، *مرآة العقول فی شرح أخبار آل الرسول*، چ دوم، تهران، دار الکتب الإسلامية.

مجلسی، محمدتقی، ۱۴۰۶ق، *روضه المتقین فی شرح من لا یحضره الفقیه*، چ دوم، قم، مؤسسه فرهنگی اسلامی کوشانبور.

مصباح یزدی، محمدتقی، ۱۳۶۸، *معارف قرآن*، قم، راه حق.

نجفی، محمدحسن، ۱۳۶۷، *جواهر الکلام*، تهران، دار الکتب الاسلامیه.

نوری، حسین، ۱۴۰۸ق، *مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل*، قم، مؤسسه آل البيت علیهم السلام.

